



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۵ - ۶ شهریور ۱۳۹۹

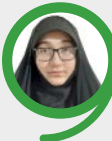
نوجوانان

سواد رسانه‌ای

رسانه‌ای به نام عزاداری

سلام! داغ داغ و تازه از کنکور درآمده بودیم که پیامی از غیب رسید: اکتب! بنویس! ضمیمه

محدثه ناطقی
مدال آور المپیاد
سواد رسانه‌ای



محرمی امروز دست خودت را می‌بوسد. موضوعش هم «رسانه عزاداری»، ما هم چشم‌ا زیر آسمان خدا، وسط روضه ارباب، می‌نویسم، ببخشید اگر کمی درب و داغان و کج و کوله است. یک سال بیشتر است فقط خلاصه نوشته‌ام و نکته و تحلیل آزمون.

آقایک سؤال ساده، معیار ارزشمندی رسانه چیست؟ به قول درس ۹ دینی یک طلا که به عیارش است و درخت به حاصلش و انسان هم که به اندازه محبوبش، رسانه؟! من می‌گویم به اندازه تأثیرش. به قدر عمق ردپایش روی قلب و مغز مخاطبش؛ و من رسانه‌ای می‌شناسم که کل رسانه‌های دنیا روی هم (!) هم نمی‌توانند ذره‌ای ردپایش را بپرکنند. رسانه‌ای را می‌شناسم که از ۱۴۰ سال پیش، میلیون‌ها نفر پای پیامش سرداده‌اند.

تعارف که نداریم! ما یتیم‌های آخر الزمانی، امام که ندیده‌ایم، خوابش را هم ندیده‌ایم، هر چه امام حسین داریم از روضه است. از «عزاداری» است و می‌شناسیم هزاران جوان را که از پای همین روضه‌ها و حسین حسین‌ها پرواز می‌کنند. فنامی شوند و آخر کار، می‌بینند خود صاحب روضه را. خود صاحب پرچم می‌آید به استقبالشان. کل رسانه‌های این‌وری و آن‌وری و غربی و شرقی کشته‌اند خودشان را که حسین را پاک کنند. باز نمایی کنند، کلیشه بسازند، هزار جور مهندسی پیام و فلان و بهمان که حسین را بگیرند؛ که اگر حسین را بگیرند، وای اگر حسین را بگیرند... و هنوز هم هر جای دنیا هر کسی مخاطب رسانه حسین شود، نقش‌هایش را به گردنش می‌اندازد و خودش را به دریای رسانه می‌اندازد.

اصلاً یک تئوری تا کسی ای (!) دارم! این کرونا ساخته‌اند که هیات‌مان را بگیرند؛ که شلوغی‌های خیابان‌ها، صدای طبل و سنج و ضرب سینه‌زنی، دود اسفند، چایی‌های ایستگاه صلواتی و تنگ‌نشستن‌های هیات‌را از من بگیرند.

این را خطاب به همه آنهایی می‌گویم که از تعطیلی هیات‌ها خوشحال‌اند. ما خانه‌مان را با چادرهایمان سیاهی زده‌ایم، دور هم می‌نشینیم، زیارت عاشورایمان می‌خوانیم، پدرم چند حکمت نهج البلاغه می‌خواند، خواهر کوچکم مداحی می‌کند و من هم پای روضه‌شان می‌نشستم.

روضه دارد شروع می‌شود... دیگر باید بروم...

اصل پروانه بهداشتی ساخت محصول نوشیدنی
لیموی گازدار شرکت آرپانوش رشت به
شماره ۴۷/۱۲۷۱۷ مفقود گردیده و فاقد
اعتبار است.

برگ سبز خودرو پاترول ۴ درب، مدل ۱۳۶۶، به
رنگ سرمه‌ای - نقره‌ای - متالیک، به شماره انتظامی
۱۶۸ ن ۳۸ - ایران ۱۳، شماره موتور 578855،
شماره شاسی 35P601472، به نام آسید مهدی
موسوی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند کمیته‌ای و برگ سبز خودرو پراید جی تی ایکس
آی، مدل ۱۳۸۶، به رنگ نوک مدادی متالیک، شماره
انتظامی ایران ۲۳ - ۴۲۷ ه ۵۷، شماره موتور 1950471،
شماره شاسی 51412286334204، به نام بهروز اقبالی
خیرآبادی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

فاطمه زارع‌کار
۱۷ ساله از املش



عزاداری گیلانی



می‌خواهم برایتان از یکی از رسوم مردم شرق گیلان، از جمله املش در ماه محرم بگویم. علم‌بندی یا به زبان گیلکی علم دیسی این رسم از روز اول تا هفتم محرم اجرامی شود که روزهای این روستاهای مختلف املش تقسیم شده و هر کدام در روز مقرر علم‌بندی می‌کنند. در این مراسم مردم علم‌ها را از مسجد بیرون می‌آورند و خاک‌روبی می‌کنند و پارچه‌های مشکی و سبز را به علم‌گره می‌زنند که به این شب، شب‌العباس الحسین ساقی نیز می‌گویند که همراه با عزاداری و نوحه‌خوانی است. طبق رسم، زنان دور هم جمع می‌شوند و غذاهایی مانند قیمه، فسنجان، مرغ، خورشید آلو و کوکومی پزند و در قابلمه‌های کوچک می‌ریزند. سپس آنها را درون سینی‌های مسی می‌گذارند و بعد از شنیدن صدای اذان، سینی‌ها را برای پذیرایی از عزاداران به مسجد می‌برند و بقیه غذا را بین مردم محله پخش می‌کنند.

عطیه ضرابی‌اول
۱۷ ساله از تهران



شکوهی عظیم به شهر می‌بخشد. اصلاً انگار دنیا سیاه‌پوش شماسه.

ما که یک عمر محرم و صفرها را لای پر چادر مادرمان در گوشه مجلس عزای شما گذرانده‌ایم، سخت است و به غیرت‌مان برمی‌خورد که امسال، صدای دادخواهی‌تان را با شور حسینی‌مان به گوش دیگران نرسانیم...

اما چه می‌شود کرد، جز مدارا کردن با شرایط فعلی و دعا برای روزهای آینده.

آقای امام حسین (ع)، می‌دانیم این روزها حواس‌تان بیشتر به ما هست. امسال هر خانه‌ای عزادار شماسه!



زهره اشتادی
۱۶ ساله از ورآمین

قلم بنویس

آمده فصل عزاء ای قلم از غم بنویس از قد و قامت رعنا که شده خم بنویس بنویس از غم آبی که نشد قسمت او... شد فرات از نفسش چشمه زمزم بنویس خنجر تشنه خون بود و لب تشنه آب از تنی خسته و از زخم دمام بنویس بوسه زد تیر سه شعبه به دو چشمان ترش دل آهو بچه‌ها شد همه ماتم بنویس مانده مشکلی تپی و یک تن بی‌دست و علم شده سربار دلش غصه عالم بنویس زد صدا فاطمه ای وای جگر گوشه من... گشت از باغ علی سرو سبی کم بنویس بنویس از دل بی‌تاب علمدار حسین... آمده فصل عزاء، ماه محرم بنویس



چشم‌امیدمان به محرم توس

سلام آقای امام حسین (ع)

حال همه مردم دنیا خوب نیست. خودتان که به مشکلات اخیر واقف‌اید.

حالا غمی اضافه بر سازمان، کنج دل بچه شیعه‌ها ریشه دوانده است. ما که پارسال فکر نمی‌کردیم این ویروس منحوس ناخوانده می‌آید درست وسط عزاداری‌تان جولان می‌دهد که اگر می‌دانستیم محرم پارسال را بیشتر قدر می‌شمردیم...

آخر می‌دانید، من همه چشم‌امیدم به همین دو ماه عزای شماسه. به همان سیاهی‌های توی کوچه‌ها که

ابراهیم دوباره شروع کرد:

بابا... بی‌تو همه دنیا می‌بردن، زیور دست و پامو بردن...

مصطفی آخرین اعتراضش به میکروفن را کرد و زد زیر گریه.

حاج ابراهیم یک ساعتی خواند و یک دل سیر گریه کردیم،

نزدیک ۴۰ نفر آدم، در یک فضای ۳۰ متری، هر شب کارشان

این است. و حالا حسرت من به خاطر یک سال و اندی پیش

است که چرا از آن روز از غروب تا ۳ نیمه شب اینجا جان‌کندم و

از شیر موز تا مرغ بی‌جان دست مردم دادم ولی آخرش، مزد

را از این درو دیوار و صاحب مجلس نگرفتم!

حالا می‌فهمم اینجا حتی از دور دور با ماشین برایم جذاب‌تر

است، بالاخره برای یک جوان تازه گواهینامه گرفته چه چیزی

بهتر از ماشین سواری، آن هم تنهای تنها...

پارسال محرم و صفر و فاطمیه به زور آمدیم اینجا و حالا به زور هم از اینجا

نمی‌روم. مگر می‌شود اگر می‌دانستیم که گریه آدم را سرحال بیاورد؟

چراغ‌ها روشن شد. یکی یکی پیراهن‌هایمان را پوشیدیم.

مصطفی تکیه داده به باند، میکروفن را به دست گرفته و

دارد می‌خواند:

ترسم مجال گریه نیابم به روز حشر

امروز هم به نیت فردا گریستم

